

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

سیاسی	Political
-------	-----------

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۱۹ نومبر ۲۰۰۹

مراسم "قسم ترقانک" حامد کرزی، در "سلامخانه"

طنز و جد

ساعت ۹ صبح بود و خدائی که تلویزیون بی بی سی را سوچ کردم. آستانه پخش مراسم تحلیف حامد کرزی، رئیس جمهور "دولت مستقل افغانستان"، بود. گفتم:

"به به که نیک شد مطبخ"

بی بی سی و سی ان ان، هر دو، مراسم را از تالار "سلامخانه" ارگ سلطنتی، "ثم جمهوری" پخش کردند؛ و آن هم به صورت مستقیم و باصطلاح تحت اللفظ فرنگی، بشکل "لایف".
نمیدانم چرا هر وقتی کلمه "سلامخانه" بر زبانم جاری میگردد، همان مثل معروف پشتو به یادم می آید که:

«دودی ز ما خوری، تو تو په سلامخانه کوی»

حامد کرزی در ختم بیانیۀ خود، با حالت باصطلاح فرنگی، "سنتیمتال" همیشگی، میگوید:

«مه خدمتگار فرد فرد این ملت استم، از طفل شیرخوارش گرفته تا»

یا للعجب؛ "حامد جان کرزی"، درست وقتی از خدمتگار بودن "طفل شیرخوار" این خاک سخن میگوئی، که:
– روز قبل – و به گفته شیرین کابلی "دینه روز" – جهان "روز منع سوء استفاده از کودک" را برگزار کرد.
– این جمله در زمانی بر "لبان مبارک" ات نقش می بندد، که در وطن روزانه صدها و شاید هزاران طفل شیرخوار، بخاطر فقدان شرائط "انسانی" و "کودک نواز"، هلاک میگردند.
– این جمله افغان کننده را در حالی میگوئی، که در نیمۀ جنوبی و طنت، قوای اشغالگر روزانه صدها کودک افغان را بخاک سیاه مینشانند!!!!!!
– وقتی این وجیزه ظاهر فریب را بر زبان می آری، که یک پدر افغان به نام "نیک محمد" در شمال کشور، فرزند دلبنده خود را به مبلغ ۱۵۰۰۰ دالر به فروش میرساند، تا اولاد دیگر خود را از مرگ حتمی نجات بدهد. و دلال معامله بنام "ترگس" به جار بلند میگوید، که:

«این طفل دوم وی (نیک محمد) است، که سودا میکند.»

و بگذارید که صحنه مصور "بیع و شرا"ی طفل افغان را از "یو توب" نقل کنم!!!!:

فروش کودک افغان



"کمپ بی پناهان" در شمال افغانستان. در جای خیمه ها، خانه های گلین سبز کرده اند!!!



بچه گل مُهره ای، در دم دروازه کوخ کلوخین خویش.
این هم یک افغان است!!!



دو زن متمدول کابلی به "کمپ بی پناهان" به شمال وطن آمده اند؛
برای خرید
برای خرید انسان،
برای خرید کودک افغان



نیک محمد: « ای بچه ره مفروشم که اولادای دیگیم از گشنگی نمورن!!! »



فرزند نازنین افغان، نگاه بسوی خریدار خود دوخته است؛ و بسوی آینده نامعلوم؟؟؟؟؟؟



نیک محمد قیمت فرزند خود را می‌شمارد و فرزند هشت ساله بسویش نگران است. شاید در دل خود می‌گوید:

« لعنت خدا بر تو واری پدر!!! »



پدر بعد از دریافت قیمت فرزند دلبنده، از "خریدار" میپرسد:
«... ینه جان! همو اولادک دگیم چطور اس؟؟؟»



فرزند "فروخته شده"، دستان پدر "فروشنده خود" را برسم سپاس میبوسد.

شاید پدر و پسر یکدیگر را دیگر هرگز نبینند!!!!



بچهٔ مظلوم دست به گردن مادر انداخته است و با "مادر فروشنده" خود وداع میکند؛ وداع ابدی؟؟؟؟



پدر بعد از دریافت قیمت بچهٔ خود با صدای لرزان، گریه کنان میگوید :

« فرزند دلبند خوده سودا کدیم، از خاطر همی چار تا اولادِ دگه...»



خواهر و برادرکان بعد از وداع با برادر و توتۀ دل خود!!!!!!



خریدار، که نمی خواهد کس بشناسدش:
« ... ای بچه دومیث اس که مفروشه بخاطر جنجال های زندگی!!! »

همین که "خریدار" نمیخواهد هویتش فاش گردد،
حتماً فتنه ای زیر سرش خوابیده است!!!!!!



بیدر جان: « دگه تو ره نخات دیدم!!! »

پدر بعد از دریافت قیمت فرزند دلبند، از "خریدار" میپرسد:
« ... ینه جان! همو اولادک دگیم چطور اس؟؟؟ »
آنچه را "نیک محمد" نمیداند، یا نمیخواهد بداند؛
شاید فرزند اولش در بازار پاکستان و کجا و کجا فروخته شده باشد، تا شقه شقه اش کنند و
قلب و جگر و گرده و چشم و ... اش را به شیوخ "شکم گنده عرب" بفروشند. و نمیداند
و یا نمیخواهد بداند که:
سرنوشت دلبند دومیش هم از اولی، بهتر نباشد!!!!!!